

تاریخ شیعه در نامه خوارزمی به شیعیان نیشابور

مقدمه

مفهوم عدل و عدالت برای شیعه از چندین زاویه اهمیت دارد. یکی از آن روی که به عدل خدای اعتقاد دارد و تابع نگرش اشعری و اهل حدیثی نیست.

دیگر از آن روی که خداوند متعال در قرآن کریم امر به عدالت و قسط کرده و از «موازین» سخن رانده است. اما یک عرصه دیگر هم هست و آن باور به عدالت امام و حاکم است و این نیز برای شیعیان که در باب مسأله امامت تأکید دارند، اهمیت خاص خود را دارد.

با این حال، یک زمینه اجتماعی - سیاسی نیز برای رونق گرفتن مفهوم عدالت هست و آن ستمی است که در تاریخ در حق امامان شیعه، جامعه شیعه و عالمان شیعه اعمال شده است. مبارزه و جهاد در فکر و عمل بر ضد ستمکاران و حاکمان نامشروع به صورت طبیعی جایگاه شیعه را به عنوان یک اقلیت نافذ و فعال اما در عین حال زخم خورده و آسیب دیده، ترسیم کرده است. از اینها که بگذریم عاشورا بذر غم را در دل شیعیان کاشته و از شهادت امام حسین (ع) و غمبار بودن آن یک مفهوم دایمی در باورهای شیعه پدید آمده است.

اگر دعای ندبه تفسیر تاریخ اسلام از نگاه شیعه دانسته شود، تمام آنچه گذشت در آن نمودار می شود. ترسیمی از ستم هایی که در حق آل علی رفته و تلاش برای بازگرداندن آب رفته در جوی، یعنی تحقق مجدد عدالت، پیام این تفسیر تاریخی است. شیعیان بخشی از تاریخ را با مفهوم «شهید اول» «شهید ثانی» یا شهید ثالث و رابع می شناسند. در تاریخ نویسی هم یا در پی گردآوری اخبار کشته شدگان آل ابوطالب هستند یا آن که در مقام فهرست کردن نام عالمان شهیدشان با عنوان شهداء الفضیله بر می آیند. در میان اسناد و متون برجای مانده از گذشته، چند قصیده و سند جایگاه خاصی در نشان دادن این وضعیت اسف بار و غمبار دارد.

شعر معروف دعبل خزاعی با مدخل «مدارسُ آیات خَلَتْ مِنْ تَلَاوَةٍ» که آن را برای امام علی بن موسی الرضا خواند و حضرت گریست و هدایای ارزشمندی به وی داد (الآغانی: ۲۹۴/۲۰).

یکی از بهترین نشانه ها از این تصور تاریخی است. ابوالفرج اصفهانی در همان کتاب آورده است که دعبل، این قصیده را روی کفنش نوشته بود و از ترس خلفا به این سوی و آن سوی می گریخت. او خود می گفت که پنجاه سال است که چوبه دارش را با خود حمل می کند.

در این میان نامه ابوبکر خوارزمی شیعی (م ۳۸۳) به شیعیان نیشابور شرحی است ادبی - تاریخی از ستمی که طوایف و دولت های مختلف از آغاز تا زمان وی بر شیعیان و علویان روا داشته اند.

در آغاز این نامه وضعیت شیعه چنان تصویر می شود که گویی برای این دنیا آفریده نشده و شیعیان اصیل حامیان «شهادت» و «آوارگی» یکی را باید برگزینند. متن این نامه در رسائل الخوارزمی (تهران، ۱۳۸۴، ص ۴۶۹-۵۰۳) به چاپ رسیده است. در اینجا بخش هایی از این نامه را که تاریخی تر است ارائه می کنیم. عنوان نامه خطاب به شیعیان نیشابور است:

... شما و ما - که خداوند به صلاحمان آرد - گروهی هستیم که خداوند دنیا را برایمان برنگزیده، بلکه ما را برای سرای دیگر به ذخیره نهاده است و ثواب آن جهان را به بهای باز گرفتن ثواب این جهان، بر ما ارزانی داشته است. او ما را بر دو دسته تقسیم کرده است:

۱- دسته ای که به شهادت رسیده اند.

۲- دسته ای که آواره اند.

زنده ما بر مقام شهید ما رشک می برد و برخورد نمی نگرد که چه رنجاها و دردها به او رسیده است. امیرمؤمنان و رئیس دین - بر او سلام باد - فرموده است: «محنت ها بر شیعیان ما شتابان تر از آب به سوی ناودان است».

این نامه بنیادش بر محنتها و رنجاها است و مخاطبان آن در طلایعه عصری سراسر فتنه، دیده به جهان گشوده اند. زندگی آنان پر از ناکامی و دلپایشان مالا مال از اندوه است، روزگار بر آنان تاخت آورده و سخت گرفته، و دنیا از آنان روی گردان است. اگر ما در پی واجبات و سنن شیعیان امامانمان هستیم و سیرت آن بزرگواران را چه گوارا و چه ناگوار، دنبال می کنیم، بجاست در مقاومت برمحنت ها و اندوهمان، راهشان را پی گیریم.

* * *

میراث خاتونمان حضرت فاطمه - درود خدا بر او و آلش باد در روز سقیفه غصب شد و امیرالمؤمنین (ع) از خلافت بدور افتاد. امام حسن (ع) نهانی مسموم شد و برادرش امام حسین (ع) آشکارا به شهادت رسید. سر زید بن علی در میدان نبرد از تن جدا شد و پیکرش در کُناسه بدار آویخت. دو فرزند امام حسن، محمد و ابراهیم بدست عیسی بن موسی عباسی به شهادت

رسیدند. موسی بن جعفر(ع) در زندان به شهادت رسید و علی بن موسی(ع) بدست مأمون مسموم شد. ادریس از معرکه فَحْغْرِیخت و در حال تنهایی روی بديار اَنْدُلُسْ نهاد و عیسی بن زید، تنهای آواره بمرد.

یحیی بن عبدالله، بعد از مؤکدترین امان و اطمینان و تعهد و ضمان، به شهادت رسید. این همه جز آن کارهاست که یعقوب لیث با علویان طبرستان کرد و غیر از شهادت محمد بن زید و حسن بن قاسم داعی، بدست سامانیان است و جز آنها که ابوساج با علویان مدینه کرد، و آنها را برهنه پا و سر از حجاز به سامراء آورد... و این باز نه چون کار حسین بن اسماعیل مُصْعَبی است که با یحیی بن عمر زیدی کرد و نه چون آنست که مُزَاجِم بن خاقان با عُموم علویان کوفه انجام داد. کافی است بدانید در قلمرو اسلام شهری نیست مگر در آن شهیدی مظلوم از آل ابی طالب در آن به خون خود در غلطیده و در قتل او اُموی و عَبَّاسی شرکت نموده و عَدْنائی و قَحْطَانی مَهر تأیید بر آن زده اند. هر قبیله ای از عرب را که می شناسیم از یمانی و بَکری و مُضَری همه در خون آل علی شریکند.

آل علی را حمیت از دین خدا به سوی مرگ کشاند تا آنجا که زندگی ذلت بار را نپذیرفتند، مرگ عزت مند را استقبال کردند و جانهای پاکشان از این دنیای زود گذر روی بر تافت. آن عزیزان از هیچ جام شهادتی ننوشتند، مگر آن که شیعیان و نزدیکانشان نیز از آن چشیدند.

هیچ نوعی از دردها و رنجاها بدانان نرسید، جز آنکه به یاران و پیروانشان نیز رسید. روزگاری عثمان، شکم عمّار یاسر را در مدینه لگدکوب کرد، ابوذر را به ربنه تبعید کرد و عامربن عبد قیس تمیمی و اَشْتَرْنَخَعی و عَدی بن حاتم طائی را مجبور به جلائی وطن کرد....

فرزندان امیه بر روش او گام نهادند و کمر به قتل مخالفان بستند و به حيله و خدعه به جان کنار نشستگان هم افتادند... خانه خدا را ویران می کردند و اصحاب پیامبر را به بندگی می گرفتند. نماز واجب یومیه را تعطیل می کردند و برگردن بندگان آزاد خداوند، داغ می نهادند... حزب اموی چون دست به فسق و جنایت یازد، نمی تواند، بزرگ تر، بی پاسخ تر و کورتر جنایتی چون شهادت حُجْر بن عَدی و عَمْر و بن حَمِقْ خُزاعی را مرتکب شود. جنایتی که با قربانیان آن، سوگندهای مؤکد خوردند و پیمانهای استوار بستند.

زیاد بن سُمیّه هزاران تن از شیعیان کوفه و بصره را پس از آنکه به بند کشید و به زندان انداخت، بکشت.

این بود تا آن که خداوند در بدترین حال و اعمال، جان معاویه را گرفت. پس از او فرزندش شیوه پدر را پی گرفت. نخست هانی بن عروَه مُرادى و مسلم بن عقیل هاشمى را شهید کرد. بعد از آن هم حرّ بن یزید ریاحی و ابوموسى عَمَرٍ و بنِ قَرْظَه انصارى و حبیب بن مَظْهَر اسدى و سعید بن عبدالله حَنَفى و نافع بن هلال جَمَلی و حنظلّه بن اسعد شبامی و عابس بن ابی شیب شاکری را با هفتاد و چند تن از شیعیان به شهادت رساند. سپس امام حسین - بر او درود باد - را در کربلا به شهادت رساند. آنگاه زنازاده پسر زنازاده، عُبَیدالله بن زیاد را بر آنان (مردم کوفه) مسلط گردانید و او آنان را بر تنه های درخت خرما بدار می کشید و به شیوه های گوناگون به قتل می رساند...

پس از آن که ابن زبیر بر حجاز و عراق دست یافت... بقایای شیعه را از گوشه و کنار گردآورد و به گونه ای بر آنان سخت گرفت و درد فرو بارید که در خلق زبانزد شد. تا آنکه خداوند زمین را از لوث وجود عبدالله بن زبیر پاک کرد و مردم را از شرّ برادرش مُصَنَّب، ایمن داشت، و هر دو را عبدالملک بن مروان بکشت.

چون اریکه قدرت برای حکمرانی مروانیان آماده شد، حجاج را بر مکه و مدینه و اندکی بعد کوفه، مسلط گردانیدند. او هاشمیان را سبک شمرد و فاطمیان را در بیم افکند. شیعیان امام علی (ع) را بکشت و نشانه های خانواده نبوت را نابود کرد. از آثار بد جنایاتش شهادت کمیل بن زیاد نخعی است... در چنین روزگاری زید بن علی بر بقیه حق فرو گذاشته شده و دین در محاق تعطیل افتاده، قیام کرد، منافقان عراق از یاری او سر پیچیدند و احزاب شام او را به شهادت رساندند... چون مروانیان، چنین هتک حرمتی کردند و به چنین گناه بزرگی دست آلودند، خداوند بر آنان خشم گرفت و مُلک را از آنان بازستاند و ابومُجَرِّم را نه ابو مُسَلِّم به جان آنان انداخت. ابومسلم که خدای بدو نظر نیفکند... کار زشتش را با قتل عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب، آغاز نهاد و طاغوت های خراسان و خوارج سیستان و اکراد اصفهان را بر آل ابی طالب (ع) مسلط گردانید. آنان آل ابی طالب را زیر سنگها و بر روی کلوخ زارها می کشتند، و در هر کوه و بیابان، دنبال می کردند...

دَوَانِیقِ پیوسته تا دم مرگ به کجروی و ستم و تباهی دست یازید. زندانهایش پر از اهل بیت رسالت و انسانهای معدن پاکی و طهارت شد. او دائماً غایبان آل محمد (ص) را دنبال می کرد و حاضران آنها را به زندان می آورد... چه می پنداری در شمار کسانی از آل علی (ع) که بدست منصور کشته شدند، این خود در کنار آنچه هارون و پیش از او موسی (هادی) از آنها بکشت،

اندک است. می دانید در فح بر سر حسین بن علی از موسی چه رسید و بر سر علی بن اُفطس حسینی از طرف هارون چه آمد و در زندانش بر احمد بن علی زیدی و قاسم بن علی حسنی و بر غَسَّان حاضِر خُزاعی که پیشتر گرفتار آمده بود چه گذشت. سرانجام هارون مرد در حالی که شاخ و برگ درخت نبوت را فرو چید و نهال امامت را بر کند...

بر شما پنهان نیست که سختیها و سرگردانی ها و رنجهایی که بر بیشتر آنان چون جابر جُعفی، رشید هجری، زُرَّارَةُ بن اَعین و فلان و پدر فلان رسید، جز این نبود مگر که این آزاد مردان عقیده مند - خدای همه آنها را مشمول رحمت خود گرداناد (ائمه اطهار (ع)) را دوست می داشتند و از دشمنان آنان بیزاری می جستند. و همین خود بزرگ تر جرم از نظر بنی امیه و بزرگ تر عیب براینان بود!

در عهد عباسیان چون غنائم می رسید، بر دیلمی و ترک تقسیم می شد و به جیب مغربی و فَرغانی سرازیر می شد. امامی از امامان هدایت و سیدی از سادات خاندان پیامبر، در می گذشت، جنازه اش تشییع نمی شد و قبرش را به گچ نمی آراستند. اما دلکی یا رقاصی یا لوطی ای و یا نوازنده ای از آنان (بنی عباس) می مرد، بزرگان و قضات بر جنازه اش گرد می آمدند و فرماندهان نظامی و فرمانداران برایش مجلس سوگواری بپا می کردند!

دَهْریان و سُوفسطائیان شناخته شده، از بنی عباس در امان بودند. با کسی که کتابی فلسفی یا مانوی تدریس و تبلیغ می کرد، کار نداشتند، اما شیعیان را چون می یافتند، می کشتند! خون آنکس که نامش را علی می نهاد، می ریختند. اگر از شیعیان اهل بیت جز مُعلی خُنَیس بدست داود بن علی کشته نمی شد، و ابوتراب مَرُوزی به زندان نمی افتاد، این کار خود کافی بود که زخمش بهبود نیابد و شعله آتش آن، فرو نخسبد و شکاف آن بهم نپیوندد.

اگر یکی از شاعران شیعه در مناقب وصی «امام علی (ع)» و یا ذکر معجزات پیامبر (ص) سخنی می گفت، زبانش را می بریدند و دیوانش را می ستردند. همانگونه که با عبدالله بن عمار بَرَقی و کُمَیْت بن زَید اَسَدی کردند و همانسان که قبر منصور بن زَبَرْقَان نَمَری را بشکافتند و دِعبِل بن علی خُزاعی را از میان برداشتند...

کار بدانجا رسید که هارون بن خَیْزَران و جعفر مُتَوَكِّل بر شیطان نه بر رحمان، مالی و هدیه ای را نمی بخشیدند، مگر به آنکس که آل ابی طالب را ناسزا گوید و ناصیبان را یاری دهد... ما شیعیان - خداوند شما را به رشد رساناد - به ریسمان محکمی چنگ زده و دین را بر دنیا ترجیح داده ایم... عَمَّار یاسِر خدای از او خشنود باد در جنگ صَفِین گفته است: «اگر با ما بجنگند

و ما را تا نخلستانهای هَجَر برانند، می دانیم که ما بر حقیق و آنان بر باطل». پیامبر خدا (ص) شکست خورد و شکست داد. کار اسلام مدتی پس افتاد، سپس پیش افتاد...

سپاس خدا را که نزد ما برای هر حالتی در هر روزگاری ابزاری و برای هر مقام و موقعیت، سخنی است. بگاه محنت، شکیبائی و بگاه نعمت، سپاسگزاری. امیرالمومنین - بر او درود باد - را هزار ماه بر منبر شام دشنام گفتند و ما در ولایت او شک نکردیم، نبوّت حضرت محمد (ص) را سیزده سال تکذیب کردند و ما در نبوّت او تهمت نزدیم...

بدانید خداوند شما را مشمول رحمتش گرداناد، بنی اُمیه شَجَرَه مَلْعُونَه نفرین شده در قرآن و پیروان طاغوت و شیطان اند. اینان در محو محاسن امام علی (ع) سخت کوشیدند و کسانی را که به دروغ بر پیامبر (ص) حدیث می بستند، به مزدوری گرفتند. قداست مدینه را در هم شکستند و بَيْتُ الْمُقَدَّسُ را برمیدینه برگزیدند. و مرکز خلافت را از کوفه به دمشق بردند. اینان برای از میان بردن این آثار مالها بخشیدند و نیروها صرف کردند و مزدوران بگماشتند. اما با این همه نتوانستند حدیثی از احادیث پیامبر خدا - درود خدا بر او و آتش باد - را از میان ببرند و نه آیه ای از کتاب خدای تعالی را، تحریف کنند و نه کسی از دشمنان خدا را برجای اولیای خدا، بنشانند...

سلیمان بن قَتَّه گفته است: «شهید طَفُّ از بنی هاشم با شهادتش گردنهایی از قریش را خوار کرد و با ذلّت فرو افکند، و آن گردنها برای همیشه خوار شدند و فرو افتادند». کُمیت بن زید گفته است: «به بنی اُمیه در هر جا که گام نهادند، اگر چه از شمشیر برّان و تازیانه آنان در هراس باشی، بگو: خداوند گرسنه کناد آنکس را که شما سیر گردانیدید و سیرکناد آنکس را که با ستم شما گرسنه شد».

منصور بن زبرقان در پیشگاه هارون سروده است:

«فرزندان پیامبر و هر که آنها را دوست می دارد، از بیم مرگ سر به زیر افکنده و آرام اند، یهود و نصاری در امنیت بسر می برند و اینان که از امت توحیدند در فشار و اختناق!» دعبل بن علی که خود از دست پروردگان و شاعران بنی عباس است گوید:

«آیا نمی بینید که سی سال است، پیوسته شبان و روزان را با اندوه بسر می آورم. سهم آل علی (ع) را می بینم که در میان غیر آنان تقسیم شده و دستان آنها از حقوقشان خالی است»...

چرا نباید گروهی که پسر عموهای خود را از گرسنگی جانکاه می کشند و در عوض، سرزمین ترک و دیلم را پر از سیم و زر می کنند، سرزنش شوند کسانی که دست یاری بر سر مغربی و

فرغانی می کشند، ولی بر مهاجرین و انصار ستم می کنند! سیاهان نبطی را به وزارت و ختنه ناشدگان و گنگان عجم را به فرماندهی رساندند، و در آن حال آل ابی طالب را از میراث مادر و فیء جدشان باز می داشتند. علوی، نیازمند لقمه نانی است که از او دریغ کنند و در حالی که شکایت خویش به روزگار عرضه می دارد پیوسته گرسنه اش می دارند.

از این سو خراج مصر و اهواز و صدقات حرمین (مکه و مدینه) و حجاز به سوی ابو مریم مدینی و ابراهیم موصلی و ابن جامع سهمی و زلزل نوازنده و برموصا رامشگر، سرازیر می شود. زمین ها و املاک بختیشوع نصرانی برای خوراک سرزمینی کفایت می کرد. و میزان دریافتی بغا ترکی و افشین اشروسنی برای جمع بسیاری از مردم کافی می نمود.

گویند متوکل دوازده هزار تن معشوقه برای خود برگزیده بود و در این وقت سیدی از سادات اهل بیت با یک تن زنگی و یا سندی روزگار بسر می آوردند.

خراج، خاص مسخرگان و سفره های ختنه سوران و بهره سگ بازان و میمون پروران و مخارق و علویه آوازه خوان و زَرَزَر و عمرو بن بانه دلک بود. نسبت به لقمه ای و یا جرعه ای بر فاطمیان بخل می ورزیدند و با آنها به حساب مثقال و حبه رفتار می کردند و پس مانده های غذا را به هزاران در هم می فروختند... کسانی که خداوند خمس را بر آنان حلال و صدقه را حرام و بزرگداشت و محبتشان را واجب دانسته است، در تنگدستی می گذارند و از فقر و ناداری، جان می دهند. آنان شمشیر را به گرو می گذارند و لباس تنششان را برای گذران معیشت می فروشند با چشمان حسرت بار به فیءشان می نگرند و با تنی رنجور و ناتون با سختیهای روزگار می ستیزند. گناهی جز این ندارند که نیایشان پیامبر (ص) و پدرشان وصی (ع) (علی) و مادرشان فاطمه (ع) و مادر بزرگشان خدیجه کبری است. برخوردار از ایمان اند و راهنماییشان قرآن است. ولی حقوق آنان به جیب خدمتکاران و هرزگان دلک و عشوه بازان و آوازه خوانان، فرو می ریخت و خُمسشان به مصرف تهیه مجسمه های خروسکان و بوزینگان نمایش و کوسه و زن کوسه مسخره و شتران مسابقه می رسید!

چه بگویم از گروهی که درندگان وحشی و سگان درنده را به جان زنان مسلمان و بندگان خداوند انداختند. تربت پاک حسین - بر او درود خدا باد - را با خیش شخم زدند. و زائران حرم پاکش را به شهرهای دور، تبعید کردند. چگونه توصیف کنم از قومی که خود حاصل نطفه های مستان در رحم زنان رامشگرند....

بنی امیه را ننگها و عیبهاست که توان گفت و نوشت. معاویه قاتل صحابه و تابعین و مادرش خورنده جگرهای شهیدان پاک اسلام بود.

پسرش یزید میمون باز و یوزپلنگ نواز، ویرانگر خانه خدا و غارتگر مدینه پیامبر و کشتارگر عترت نبوی و مسئول واقعه حرّه است. عبدالملک مروان به جنایتی دست زد که چهره زمین را از ستم بپوشاند و فرا گرفت. و آن کار، حاکم کردن حجاج بن یوسف ثقفی بر مردم بود. کسی که به بندگان خداوند خیانت کرد و آنها را بکشت...

اگر تشیع در خراسان به کسادی گرائیده در حجاز و حرمین و شام و عراقین در جزیره و ثغرین و جبال و یغارین، رونق گرفته است. اگر امیری یا وزیری بر ما سخت گیرد و فشار آورد، می داند که ما پیوسته به امیری توکل داریم و دل بسته ایم که هیچگاه معزول نخواهد شد و به قاضی ای دل بسته ایم که همواره در میان مردم به عدالت داوری می کند، نه رشوه می ستاند و نه به مدرک و شهادتش احتیاج دارد.

ما او را به پاکی نسب و نیکی سرانجام خود، می ستائیم و از او می خواهیم که ما را دمی به خود وانگارد و برمقضای کردارمان از ما حساب نکشد و ما را از کج فهمی حشوئیه، لجاجت حرّوئیه، شکّ واقفیه، ظلمت افکار حنفیه، اختلاف آرای شافعیّه و نجاریّه، ستیز بکریّه، ناصبی گری مالکیّه، انکار جهمیّه، تکاسل راوندیه، روایات کیسانیّه، انکار عثمانیه، تشبیه حنبلیّه، دروغ غلاه خطابیّه، مصون دارد و ما را بر ناصبی گری اصفهانی و کین توزی نسبت به اهل بیت، چونان طوسی یا چاچی و بینش مرجئه کوفی و تشبیه قمی و جهل شامی و حنبلی گری بغدادی و باطنی گری مغربی و حنفیه دوستی بلخی و تناقض گویی حجازی و بی دینی سگری و غالی گری شیعی کرخی، محشور نگرداند.

از خداوند می خواهیم که در آن روز که هر کس با امامش فرا خوانده شود و هر فرقه زیر پرچمش گرد آید، ما را در زمره کسانی محشور نماید که دوستشان می داریم، و از شفاعت کسانی بهره مند کند که ربه ولایتشان را برگردن داریم. همانا او شنواست و نزدیک می شنود و مستجاب می گرداند! (متن ترجمه شده در کتاب ادبیات انقلاب در شیعه، ج دوم)